

## مختار ثقفی و زبیریان، تفاهم یا تخاصم؟

علی سرافراز<sup>1</sup>

مصطفی لعل شاطری<sup>2</sup>

حسین رضانژاد<sup>3</sup>

### چکیده

مختار بن ابوعبید ثقفی یکی از چهره‌های شاخص تاریخ اسلام است. قیامی که توسط وی به خون خواهی حسین بن علی (ع) در سال 67 ق. به وقوع پیوست، واکنش‌های متعددی را علیه او برانگیخت. این واکنش‌ها از ناحیه گروه‌ها و اشخاص مختلف صورت گرفت که از جمله آن‌ها از جانب عبدالله بن زبیر بن عوام بود. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی درصدد پاسخ گویی به این پرسش است که با عنایت به ماهیت قیام مختار که به انتقام خون امام حسین (ع) علیه امویان صورت گرفته بود و از طرفی ابن زبیر نیز ظاهراً در این نقطه با مختار تشریک مساعی داشت، این دو با هم از آغاز تا انجام چه مناسبات و روابطی داشتند؟ در این راستا روابط و مناسبات مختار ثقفی و زبیریان از آغاز تا انجام بر یک منوال نبود، بلکه با توجه به اقتضای زمانه، با نوساناتی که از عقیده آنها ریشه می‌گرفت همراه بوده و روندی از پیوستن و گسستن، توافق و تقابل را به دنبال داشت و اوج آن، رؤیاری شدید نظامی و شهادت مختار ثقفی بود. **واژگان کلیدی:** مختار ثقفی، عبدالله بن زبیر، زبیریان، مصعب، کوفه، مکه.

1. کارشناس ارشد تاریخ، دانشگاه فردوسی مشهد. [alisarafraz134953@gmail.com](mailto:alisarafraz134953@gmail.com)

2. (نویسنده مسئول)؛ کارشناس ارشد تاریخ، دانشگاه فردوسی مشهد. [mostafa.shateri@yahoo.com](mailto:mostafa.shateri@yahoo.com)

3. کارشناس ارشد تاریخ، دانشگاه فردوسی مشهد. [rezanezhad\\_hossein@yahoo.com](mailto:rezanezhad_hossein@yahoo.com)

مقدمه

از هنگام مرگ معاویه بن ابی سفیان و خودداری امام حسین (ع) از بیعت با یزید، کوفیان نغمه مخالفت، ساز کرده و با اجتماع در منزل سلیمان بن صرد خزاعی بر دعوت امام حسین (ع) به کوفه هم صدا شدند و طی نامه های بسیاری، آن حضرت را به کوفه دعوت کردند (خلیفه بن خیاط، 1967: 222-224؛ ابن نما حلی، 1406: 11؛ ریاض، 1992: 176). امام نیز پس از تدبر و تحقیق در باب گفتار کوفیان راه کوفه در پیش گرفت (بیضون، 1989: 186-187). با این حال، کوفیان نتوانسته یا نخواستند امام حسین (ع) را یاری دهند و آن حضرت پس از رسیدن به کربلا همراه با بیش از 72 تن از یارانش در مبارزه با حکومت اموی به شهادت رسید (ابن اعثم، 1412: 3/ 73-74). شهادت امام حسین (ع)، ورود کاروان اسرا به کوفه، خطبه های آتشین حضرت زینب (س) و امام سجاد (ع) در کوفه، وجدان های خفته کوفیان را بیدار کرد، به گونه ای که از کرده خویش پشیمان شده و در صد جبران برآمدند (صاحبی، 1372: 124)، از این رو گروهی از آنها در اندیشه خون خواهی امام حسین (ع) برآمده و قیام کردند. نخستین آنها توبه گزاران یا همان توابعین بودند. در پی آنها مختار بن ابوعبید ثقفی با این هدف اساسی قیام کرد (ثقفی، 1374: 249؛ ابن اثیر، 1385: 172-173). پس از افول حرکت قیام توابعین در عین الوردیه، مختار، دیگر خون خواه امام حسین (ع) با گردآوری باقیمانده های گروه توابعین (مسکویه رازی، 1366: 2/ 113؛ سالم، بی تا: 652) و کسب حمایت ابن حنفیه و دیگر شیعیان، جنبشی دیگر بر ضد حکومت اموی سامان داد. مختار توفیق یافت بر کوفه تسلط یابد (Hawting, 1896) و پس از تثبیت نسبی قدرتش، به

قاتلان امام حسین (ع) بپردازد و آنها را مجازات کند (شهیدی، 1365: 193). توفیقات اولیه مختار، مخالفان زیادی برای وی پدید آورد، به گونه ای که اشراف قبایل کوفی، امویان و زبیریان در صدد جنگ با او بر آمدند. از این رو در دو نبرد «مدار» و «حرواء» نیروهای زبیری و اشراف قبایل کوفی و بصری بر مختار و همراهانش غلبه یافته و بر کوفه مسلط شدند (طبری، 1387: 561). بدین ترتیب، امارت مختار نیز چندان نپایید و همراه با بسیاری از یارانش جان خود را در راه احقاق حقوق اهل بیت (ع) فدا کردند.

هرچند راجع به حیات سیاسی و روابط مختار ثقفی با حکام زمانه اش به صورت پراکنده در منابع تاریخ اسلام و تشیع، گاه مبسوط و گاه به اجمال پرداخته شده است؛ از جمله تواریخ طبری، کامل ابن اثیر، یعقوبی، مسعودی، آثار شیخ مفید و غیره و نیز پژوهش های جدید، اما جای خالی پژوهشی که مفصلاً به روابط زبیریان و مختار اختصاص یافته باشد کاملاً احساس می شود. لذا پژوهش حاضر بر آن است تا با تکیه بر منابع متقدم و متأخر معتبر تاریخی و پژوهش های جدید در این زمینه، مناسبات مختار ثقفی و زبیریان را مورد واکاوی قرار دهد.

#### مختار ثقفی و عبدالله بن زبیر

مختار (ابواسحاق) از نخستین نوزادان مسلمانی بود که در سال اول هجری در مدینه متولد شد. پدر او ابی عبید بن مسعود بن عمرو بن عوف بن عقده بن قسی بن منبّه بن بکر بن هوازن ثقفی از بزرگان صحابه و از فرماندهان بزرگ صدر اسلام بود که در جنگ «جسر» در نبرد با ایرانیان به شهادت رسید (ابن حزم اندلسی، 1418: 268؛ ابن حجر عسقلانی، 1415: 277/6). مادر او دَومَه دختر وهب بن عمر

معروف به «دومه الحسنة» از زنان با شخصیت تاریخ بود که به سخنوری و تدبیر و عقل ستوده شده است. مختار مکنی به «ابو اسحاق» و ملقب به «کیسان» به معنای زیرک و باهوش است. در وجه تسمیه این نام برای مختار از اصبع بن نباته روایت شده که روزی امیرالمؤمنین (ع) را دیدم که مختار را که طفلی کوچک بود، روی زانوی خود نشانده و با نوازش و محبت دست بر سرش می‌کشید و می‌فرمود یا کیس یا کیس (کشی، 1348: 127؛ هلالی، 1377: 260؛ مزاحم، 1404: 8؛ مسعودی، 1374: 83/4).

مختار در مدینه نشو و نما یافت. سه ساله بود که به همراه پدر به سرحدات عراق و ایران رفت و در جنگ قس ناطف (جسر) در نزدیکی کوفه شرکت کرد. این جنگ از او جنگجویی شجاع و بی‌پروا ساخت. پس از شهادت پدر، تحت سرپرستی عمویش «سعد» قرار گرفت و بعد از تأسیس شهر کوفه به همراه عمو و بستگان و عشیره‌اش در کوفه مستقر شدند. با به خلافت رسیدن علی (ع)، سعد بن مسعود ثقفی - عموی مختار - از سوی آن حضرت به استانداری مدائن که از مناطق مهم مرزی بود برگزیده شد. مختار نیز همراه عمو، راهی مدائن گردید، او همچنان در مدائن به سر می‌برد تا اینکه علی (ع) در کوفه به شهادت رسید (ابن حجر عسقلانی، 1415: 277/6).

پس از شهادت علی (ع)، مختار به بصره رفت و مدتی را در آن جا ساکن بود. با به خلافت رسیدن حسن (ع)، سعد همچنان در منصب استانداری خویش ابقا گردید در حادثه سوء قصد به حسن (ع) در «ساباط» که منجر به زخمی شدن حضرت

گردید، مختار نزد عمویش بود که امام(ع) را به خانه سعد آوردند و تحت معالجه و درمان قرار دادند (خویی، 1413: 105/19).

مختار همچنان در عراق بود تا اینکه معاویه در پی صلحش با حسن(ع) و بدست گرفتن خلافت، مغیره بن شعبه را به استانداری کوفه منصوب کرد. در این هنگام مختار از عراق به مدینه آمد و ملازم و همنشین اهل بیت پیامبر(ص) به خصوص محمد بن حنفیه گردید. از این رو او با محمد بن حنفیه رفت و آمد می-کرد و از او کسب علم و احادیث می نمود. نقل شده است که پس از مدتی مجدداً به عراق بازگشت و پیوسته مردم را به فضائل اهل بیت پیامبر(ص) و مناقب علی(ع)، حسن(ع) و حسین(ع) را بین مردم منتشر کرده، حقانیت آنان را اعلام می نمود و آنان را بهتر از هر کسی به حکومت و امامت و جانشینی پیامبر(ص) سزاوارتر می دانست (مجلسی، بی تا: 352/45). ابن طقطقی نیز مختار را مردی شریف، کریم و بلند همت دانسته که گرایش علوی داشته و مردم را به سوی فرزند علی(ع) یعنی محمد حنفیه دعوت می کرد (ابن طقطقی، 1418: 122).

مختار قدرت سیاسی را راه تحقق هدف خویش و مقدم بر انتقام از قاتلان امام حسین(ع) می دانست و در این راه از تمامی ابزارها بهره برد. او در نخستین گام، حمایت محمدبن حنفیه را کسب نمود و خود را چون منجی ای برای فراهم آوردن اسباب رضایت همه گروه ها معرفی می کرد. از این رو به هوادارانش مژده فتح، ظفر و سعادت دنیوی و اخروی می داد (بلاذری، 1417: 217/4) بر همین اساس، او با شعار خون خواهی امام حسین(ع) حمایت شیعیان را به دست آورد و با نوید دادخواهی و عدالت گستری، بیش از بیست هزار موالی کوفی را با خود همراه کرد

(زرین کوب، 1363: 357) همچنان که با گفتارهای موزون نیز راه رخنه ای در دل اعراب که دستی قوی در شعر و شاعری داشتند، یافت و با اعطای پست های حساس آنان را نواخت (طوسی، 1348: 342/1). افزون بر آن با بهره گیری از مسایل معنوی قیام خویش را پاسخی به آرمان های اعراب جنوبی، بویژه یمنیان که از نخستین هوادارانش بودند، نشان داد، زیرا در دوران پیش از اسلام، صیانت از اماکن مقدس بر عهده طایفه های مشخصی از اعراب جنوبی و امتیازی به حساب می آمد (Jafari, 1976: 182).

طبق آنچه در کتب تاریخ و انساب آمده است، عبدالله پسر زبیر بن عوام بن خویلد و از قبیله قریش بود (ابن سعد، 1410: 73/3؛ سمعانی، 1382: 214/1؛ ذهبی، 1413: 501/3). همچنین ابن زبیر از ناحیه مادر بزرگش - مادر پدرش - با خاندان پیامبر (ص) پیوند نسبی داشت یعنی پدرش زبیر، پسر عمه علی (ع) و حضرت رسول بود (ابن حجر عسقلانی، 1415: 215/8؛ زبیری، بی تا: 235). فرزندان زبیر بن عوام در تاریخ به «زبیری» معروفند و این نسبت مبین انتساب آنها به زبیر بن عوام است (سمعانی، 1382: 268/6). زبیر دارای فرزندان متعدد از جمله عبدالله و مصعب بود که در قضیه مختار ثقفی نقش فعال داشتند (ابن عبدالبر، 1412: 513/2). مادر عبدالله بن زبیر نیز اسماء بنت ابوبکر خلیفه اول بود (بلعمی، 1373: 82/3). در تاریخ آمده است که ابن زبیر تمایلات شدید ضد علوی داشت و منشأ این گرایش تاثیرپذیری از خاله اش عایشه بنت ابوبکر بود (عسکری، 1368: 268/2) لذا اینگونه به نظر می رسد که این احساسات ضد علوی در روابطش با مختار ثقفی نیز تاثیر بسیار گذاشت.

## ایجاد روابط آغازین

یعقوبی گزارش می دهد که مختار از جمله کسانی بود که قصد داشت حسین بن علی(ع) را یاری کند (یعقوبی، 1379: 258/2). زمانی که مسلم بن عقیل پیک حسین (ع) به کوفه آمد، ابتدا بر او وارد شد و به همین علت هم بود که عبدالله بن زیاد او را دستگیر و به زندان انداخت. متعاقب این واقعه عبدالله بن عمر که شوهر خواهر مختار بود طی نامه ای سفارش آزادی وی را به یزید کرده، خواهان رهایی او شد. لذا بنا به دستور یزید، ابن زیاد مجبور به آزادی مختار گشت اما وی را ملزم کرد که هرچه سریع تر کوفه را ترک کند. مختار نیز به ناچار به سوی مکه نزد ابن زبیر رفت (بلاذری، 1417: 376/6؛ ابومخنف کوفی، 1380: 80؛ نویری، 1364: 14/6؛ طبرسی، 1390: 253). در توضیح و تحلیل اینکه چرا مختار پس از آزادی از زندان، از میان قلمرو اسلامی نزد ابن زبیر در مکه رفت، می توان بیان داشت که چون ابن زبیر در مکه عَلم مخالفت با امویان برداشته بود؛ مختار به این امید رهسپار آنجا شد که شاید بتواند از عبدالله بن زبیر پست و مقامی دریافت نموده و از سوئی وی بتواند به او در قلع و قمع بنی امیه یاری کند؛ لذا چون ظاهراً مواضع ابن زبیر نیز در انهدام امویان با مختار در این فقره یکی بود، مختار چنین تصمیمی را گرفت (رضوی اردکانی، 1390: 197).

با این حال گفته شده زمانی که مختار نزد عبدالله بن زبیر رفت، ابن زبیر از وی به گرمی استقبال کرد و از مختار سؤالاتی درباره اوضاع عراق پرسید. این در حالی بود که وی پنهانی از مردم برای خود بیعت می گرفت و این امر را از مختار مکتوم می

داشت. این کار باعث بدبینی مختار نسبت به وی شد. لذا ابن زبیر را رها کرد و به زادگاه خود طائف رفت (بلاذری، 1417: 376/6؛ ابن اثیر، 1385: 385/4).

### آشتی مشروط

مختار پس از یک سال اقامت در طائف با میانجی گری و رایزنی عبدالله بن مطیع - از افراد و گماشتگان ابن زبیر- برای از سرگیری و همکاری مجدد با ابن زبیر به مکه آمد و ضمن سخنانی با ابن زبیر بیعت مشروط کرد. توضیح آنکه ابن زبیر هیچ کاری را بدون صلاحدید وی انجام ندهد. ابن زبیر با اکراه پذیرفت و به این ترتیب بود که مختار ظاهراً دوباره به ابن زبیر پیوست و حدود پنج ماه نزد وی سرد برد (نویری، 1364: 15/6) و در جنگ با سپاه یزید به فرماندهی حصین بن نمیر نیز شرکت فعال داشت و بیش از هرکس دیگر از خود شجاعت و شهامت نشان داد (بلاذری، 1417: 397/6؛ مسعودی، 1409: 74/3).

پرسش این است که باتوجه به گرایش علوی مختار، آیا می توان گفت مختار از کینه و دشمنی زبیریان با علویان بی خبر بوده؟ یا آن را نادیده گرفته است؟ به نظرمی رسد که مختار به یک ائتلاف سیاسی و نظامی با ابن زبیر می اندیشید تا علیه دشمن اصلی که رژیم اموی بود جبهه واحدی متشکل از نیروهای مخالف بنی امیه تشکیل دهد. لذا در آن اوضاع و احوال این تدبیر مختار برای نزدیکی به ابن زبیر کاری معقول و منطقی بود تا بتواند امویان را نابود کند (افتخارزاده، 1375: 168).

دراین که مختار چرا و چگونه پس از حدود پنج ماه توقف نزد ابن زبیر به کوفه برگشت، گروهی بر این باورند که چون مختار مشاهده نمود که ابن زبیر او را به کاری نمی گمارد به عراق رفت (یعقوبی، بی تا: 259/2؛ نویری، 1364: 15/6)



مسعودی می گوید: مختار در مکه به ابن زبیرگفت: من قومی را می شناسم که اگر مردی پیدا شود و بداند که چه می کند می تواند از آنها - مردم عراق - سپاهی فراهم آورد و بواسطه آن ها بر مردم شام غلبه کند. ابن زبیر پرسید: «این قوم چه کسانی اند؟! مختار پاسخ داد: اینان شیعه بنی هاشم اند که در کوفه اند. سپس ابن زبیرگفت: مرد تو این باش لذا ابن زبیر به همین علت او را به عراق (کوفه) فرستاد (مسعودی، 1409: 74/3). اما این خبر با حوادث بعدی که بین طرفین رخ داد چندان همخوانی ندارد.

یعقوبی معتقد است، مختار هنگامی از نزد ابن زبیر تصمیم رفتن به کوفه گرفت که شیعیان به رهبری «سلیمان بن صرد خزاعی» به خون خواهی حسین (ع) قیام کرده بودند (یعقوبی، بی تا: 259/2) اما ابن اثیر گزارش می دهد: مختار زمانی رهسپار کوفه شد که شنید مردم عراق به متابعت ابن زبیر درآمده اند جز عده ی اندکی از شیعیان که کسی نیست سرپرست آنها باشد و بتواند آنها را اداره کند. لذا به همین علت دستگاه ابن زبیر را ترک کرد و راهی عراق شد (ابن اثیر: 1385: 171/4). ابن قتیبه با رأیی متفاوت از دیگر مؤرخان معتقد است ابن زبیر پس از آنکه عبدالله بن مطیع را به کوفه فرستاد مختار را به جای ابن مطیع به آن سامان اعزام کرد (ابن قتیبه، 1388: 24/2).

در اینجا ذکر دو نکته ضروری به نظر می رسد: یکی صراحت لهجه ای است که ابن قتیبه در اخبارش می آورد که گزارش فوق را مقرون به صحت می کند و لذا به نظر می رسد ابن زبیر قصد داشته به این وسیله مختار را از نزد خود دور کند، در غیر این صورت منطقی نیست مختار را به عنوان عامل خود به جای ابن مطیع - که

از افراد فرمانبردارش بود - به عراق بفرستد. نکته دوم نوع برخورد ابن مطیع با مختار است. چراکه اگر مختار فرستاده ابن زبیر بود می بایست ابن مطیع از مختار استقبال می کرد و به حاکم جدید احترام می گذاشت و کار به مخاصمه منتهی نمی گردید. با این حال اگر مختار به هر عنوان از مکه به کوفه رفته باشد؛ اولاً قبل از رفتن به آنجا نزد ابن زبیر بوده است. ثانیاً شواهد دلالت می کند که در این زمان از رؤیاریوی با ابن زبیر اعراض می کرده است. زیرا پس از پیروزی بر مطیع، صدهزار درهم به وی که در خانه ی ابوموسی اشعری پنهانده شده بود، بخشید و او را آزاد گذاشت و متعرض او نشد (طبری، 1387: 20/6؛ ابوحنیفه دینوری، 1368: 289؛ یعقوبی، بی تا: 261/2). همچنین زمانی که مختار برعراق تسلط یافت، نامه ای برای ابن زبیر فرستاد و متذکر شد که برعهد و پیمانی که با او منعقد کرده پای بند است (نویری، 1364: 34/6؛ ابن اثیر، 1385: 247؛ ابن خلدون، 1408: 251/7). شاید عهدی که مختار از آن یاد می کند، فقط یک قول عدم قیام علیه ابن زبیر بوده و مختار تقیه می کرده است. به هر حال به نظر می رسد این اقدام مختار در عدم تعرض به استاندار ابن زبیر و نیز نگاشتن نامه برای وی، نشان از حزم و احتیاط و امید به استفاده قدرت و پتانسیل بالقوه ابن زبیر در نبرد با شامیان بوده است؛ چراکه اگر در بدو کار ابن مطیع را به قتل می رساند، این اقدام واکنش تند زبیریان را در پی داشت.

#### تیرگی روابط

گویند مختار در نیمه رمضان سال 65هجری وارد کوفه شد (نویری، 1364: 251/7). در آن زمان شیعیان عراق گرد سلیمان بن صرد خزاعی جمع شده بودند و در این خصوص بزرگان کوفه که در قتل حسین (ع) شرکت داشتند، خطرقریب

الوقوع مختار را به عبدالله بن یزید - والی جدید ابن زبیر در کوفه - گوشزد نمودند. او نیز در اقدامی مختار را به زندان افکند. اما با کشته شدن «تواین» مختار باز هم طی نامه ای از دامادش عبدالله بن عمر درخواست نمود تا مجدداً نزد یزید برای آزادی اش شفاعتش کند. نامه وی به یزید این بار نیز آزادی اش را به دنبال داشت (بلاذری، 1417: 386/6؛ ابن اثیر، 1385: 211).

البته نکته قابل توجه در رابطه با موضوع شفاعت عبدالله بن عمر از مختار این است که بدون تردید وی برای آزادی مختار احتمالاً رضایت ابن زبیر را به دست آورده باشد؛ چراکه مختار زندانی سیاسی عادی نبوده است که آزادی او با یک نامه ساده انجام گرفته باشد. چنانکه در منابع تاریخی مخالف مختار، ذکر شده که مختار در مکه و کوفه علیه ابن زبیر تبلیغ می کرده است. لذا می توان پذیرفت که دستگیری او به اشاره ابن زبیر صورت گرفته و خواسته است که مقصود اشراف کوفه را نیز برآورده باشد (افتخارزاده، 1375: 176).

مختار در کوفه زمینه مناسبی را برای حرکت خویش یافته بود. یکی جریان قتل عام فجیع کربلا و به تبع آن عقده مردم کوفه از دشمنان خاندان پیامبر (ص) و دیگری کشته شدن تواین که باز دیگر خشم مردم کوفه از معاندان خاندان علی (ع) را مضاعف کرده بود. لذا هنگام ورود مختار به کوفه، جو غالب شهر با هواداران اهل بیت بود؛ زیرا وقتی ابن مطیع با ورود به کوفه و برای جلب رضایت مردم گفت: «من آمده ام که خراج شما را بدون اجازه شما بیرون نبرم و به روش عمر و عثمان در میان شما حکم کنم» اما مردم نپذیرفتند و او نیز ناچاراً خواسته مردم را قبول کرد (طبری، 1368: 3289؛ ابن طاووس، 1390: 146؛ نویری، 1364: 18/6) بنابراین

طبیعی بود که دعوت به طرفداری از بنی هاشم و مخالفت با زبیریان، زمینه پیروزی مختار را فراهم کند، اما این مهم در رابطه با زبیریان میسر نشد.

با تقویت پایگاه مختار در میان مردم عراق، ابن مطیع عامل ابن زبیر در صدد مقابله با وی برآمد. لذا از «ایاس بن نزار» رئیس شرطه خویش درخواست نمود تا مختار و هوادارانش را زیر نظر بگیرد. در همین راستا به ایاس دستور داد تا از رفت و آمد دوستان مختار از جمله ابراهیم بن مالک اشترنخعی به نزد مختار جلوگیری نماید. این اقدام ایاس باعث درگیری وی با ابراهیم و در نتیجه کشته شدن ایاس شد. ابراهیم نیروهای ایاس را پراکنده و به جانب مقر حاکم حرکت کرد. سپس همراه با سپاه مختار، ابن مطیع را محاصره نمود. وی از مختار امان خواست. مختار نیز به او امان داد و به این ترتیب رؤیاری مختار با زبیریان در سال 66 هجری وارد مرحله جدیدی شد (ابوحنیفه دینوری، 1368: 289؛ مجلسی، 1364: 216؛ یعقوبی، بی تا: 260/2).

مختار با عامل ابن زبیر - ابن مطیع - علی رغم فشارها و محدودیت هایی که برایش پیش آورده بود، از در بخشش و جوانمردی درآمد و او را با صد هزار درهم نیز نواخت و آزاد گذاشت که هر کجا که خواهد برود (ابوحنیفه دینوری، 1368: 289). به درستی معلوم نیست انگیزه مختار از این برخورد متفاوت از عرف سیاسی-نظامی معمول آن روز در مواجهه با مخالفان چه بوده است؟ جزاینکه به نظر می رسد مختار نمی خواسته خود را وارد یک جنگ تمام عیار با زبیریان نماید، پیش از آنکه موعد آن برسد.

به اعتقاد مسعودی، مختار پس از آزادسازی و غلبه بر عامل زبیریان در کوفه، اموال زیادی از خزانه کوفه صرف ساختن کاخی برای خود کرد و میزان این هزینه را به اطلاع ابن زبیر رساند و از او خواست آنها را بپردازد. اما ابن زبیر این اقدام مختار را نپذیرفت. این عامل باعث جدایی مختار از اطاعت و انکار بیعت با او شد (مسعودی، 1409: 75/3). این گفته مسعودی اگرچه به نظر می رسد با روند حوادثی که نقل شد منافات داشته باشد، اما از این نظر قابل تأمل و دقت است که هم سابقه همراهی مختار با ابن زبیر را نشان می دهد و هم بر سایر برخوردهای ابن زبیر که غالباً ناشی از بخل و سوء تدبیر او بوده است، صحنه می گذارد. افزون بر این چون مختار از همان بدو حرکتش از مکه و رسیدن به کوفه، پیوندش را با ابن زبیر قطع و با اخراج عوامل او از کوفه عملاً به رؤیاریی با زبیریان پرداخت، دیگر منطقی به نظر نمی رسد که ابن زبیر را در جریان حساب های امور خزانه کوفه بگذارد.

مختار پس این پیروزی بر زبیریان فرصت یافت که عمال و کارگزاران خود را به نواحی مختلف عراق بفرستد (یعقوبی، 1379: 259/2). اما پس از آن بود که خبر هولناکی از ناحیه ابن زبیر به مختار رسید، مبنی بر اینکه ابن زبیر، محمد بن حنفیه و تعدادی دیگر از بنی هاشم را در مکه محبوس و تهدید کرده است که چنانچه بیعت نکنند آنها را با آتش خواهد سوزاند! مختار نیز ناچار گشت برای نجات آنها اقدام کند. به همین علت نیروهایی را به کمک بنی هاشم فرستاد و توانست به موقع و پیش از اقدام ابن زبیر آنها را از آتش نجات دهد و دستور داد تا رفع کامل تهدیدات ابن زبیر، آن نیروها در مکه بمانند (طبری، 1368: 3373؛ مسعودی، 1365: 3/80؛ نویری، 1364: 37/6).

عمل سوء ابن زبیرعلیه خاندان پیامبر(ص) و اقدام مختار در راستای نجات اهل بیت نبی از ستم ابن زبیر، دو نکته را در روابط مختار و زبیریان آشکار می سازد: نخست بیانگر آن است که مواضع آنها در رابطه با اهل بیت پیامبر(ص)، کاملاً مخالف با یکدیگر بوده و دیگر آنکه به نظر می رسد جدا از قدرت طلبی ابن زبیر، رابطه خصمانه مختار و ابن زبیر در این مقطع زمانی، ناشی از نوع تفکر و مواضع این دو در قبال خاندان رسول(ص) بوده است. منابع تاریخی نیز تأیید می کنند که ابن زبیر پیش از این نیز مواضع کاملاً ضد علوی داشت و در همین راستا چهل هفته از ذکر صلوات بر پیامبر(ص) در خطبه هایش خودداری کرد و چون علت را از وی جویا شدند، گفت: او خاندان بدی دارد که هرگاه ذکر او به میان می آید گردن کشند و سرهای خود را بر می افرازند (یعقوبی، بی تا: 261/2؛ بلاذری، 1417: 29/2) و من به این خاطر صلوات نمی فرستم تا کسانی - محمد حنفیه و ابن عباس - باد در دماغ نکنند (مسعودی، 1409: 78/3). از این رو می توان بیان داشت که تا حد بسیار زیادی ریشه دشمنی ابن زبیر با مختار به علت هواداری ایشان از علویان بود.

پس از این حوادث و با توجه به خطر حضور زبیریان در بصره به سرکردگی مصعب، مختار به خوبی می دانست که در این زمان نمی تواند با زبیریان بجنگد، چون خطر شامیان نیز وجود داشت. لذا ناچار بود تا خاطر خود را از یک سو آسوده کند تا بتواند طرف دیگر را سرکوب نماید. بر همین اساس تصمیم گرفت با ابن زبیر در مکه و حاکم حجاز - که بعد از مرگ یزید ادعای خلافت داشت - وارد مذاکره و از در سیاست وارد شود و چنین وانمود نماید که طرفدار اوست و تنها با امویان شام و عاملین قتل حسین بن علی (ع) خصومت دارد. در همین راستا مکاتباتی را با

ابن زبیر آغاز کرد و سعی داشت از ابن زبیر دلجویی کرده و او را به نوعی امیدوار به وحدت و همکاری علیه شامیان نماید. اما ابن زبیر حاضر نشد حکومت مختار را به رسمیت بشناسد. لذا برخلاف سیاست جدید پیشنهادی مختار، وی برای اینکه نشان دهد مختار مشروعیتی نزدش ندارد، از سوی خود استانداری به نام «عمر بن عبدالرحمان بن حارث مخزومی» روانه کوفه ساخت تا حاکم آنجا باشد. عوامل اطلاعاتی مختار این جریان را به وی گزارش نموده و مختار نیز فوراً «زاید بن قدامه» را با پانصد نفر سواره نظام با مقدار هفتاد هزار درهم راهی نمود تا او را از بین راه منصرف کند و از همانجا برگردد. استاندار اعزامی نیز با کمی تأمل پول را گرفت و به بصره رفت (طبری، 1375: 3368؛ ابن خلدون، 1408: 35/3).

مختار علی رغم جواب نامساعد ایجاد شده از سوی ابن زبیر، مکاتباتش را با او ادامه داد و این بار صراحتاً از وی دعوت به عمل آورد تا جبهه متحدی علیه امویان شام ایجاد کنند. ابن زبیر نیز ظاهراً پذیرفت و قرار گذاشتند در موعدی مشخص و همزمان در حوالی مدینه با هم یکی شوند و بر شامیان بتازند. اما مختار که گویا قصد اغفال ابن زبیر را داشت، پس از این قرارداد بلافاصله استراتژی خود را تغییر و سرکوبی ابن زبیر را در دستور کار خود قرار داد. به همین منظور سپاهی را ظاهراً برای پیوستن به ابن زبیر و در واقع برای تصرف مدینه و سپس مکه مرکب از سه هزار نفر به فرماندهی «شرحبیل بن ورس همدانی» به قرارگاه فرستاد. از طرفی ابن زبیر نیز پس از اطلاع از این اقدام مختار و از ترس اینکه مبادا حيله ای در کار باشد با احتیاط کامل سپاهی دو هزار نفری به فرماندهی «عباس بن سهل» به سوی محل قرار گسیل داشت و ضمن آماده باش تمام به آنها دستورات لازم جهت رو به رو

شدن با افراد مختار را می دهد و به فرمانده اش می سپارد چنانچه افراد مختار از تو اطاعت نکردند با لطایف الحیل نابودشان کن (طبری، 1387: 71/6). از آن سو گویا مختار فرمانده خود را کاملاً توجیه نمی کند و یا به راستی او بی لیاقت و ساده لوح بود. فرمانده ابن زبیر به ایشان می گوید: حالا آماده قتال با شامیان باشید. اما ابن ورس می گوید: نه من فعلاً چنین دستوری ندارم، باید اول به مدینه بروم و از آنجا از مختار کسب تکلیف نمایم. عباس بن سهل - فرمانده ابن زبیر - ادامه می دهد: مگر در اطاعت ابن زبیر نیستید؟ ابن ورس پاسخ می دهد: چرا هستم، منتهی طبق دستور، من تعهدی به اطاعت از تو ندارم. این گفتگوها هدف مختار را برملا می کند و فرمانده ابن زبیر متوجه می شود که مختار قصد دیگری دارد. بنابراین سفارشات مافوقش را عملی و تصمیم به اغفال و سپس نابودی افراد مختار گرفت. لذا غفلتاً بر ابن ورس و سپاهش تاخت و اکثریت آنها را قلع و قمع نمود و بقیه سپاهیان نیز ضمن فرار به بیابان های اطراف از گرسنگی و تشنگی هلاک شدند (همان). بدین ترتیب و پس از این جریان، مختار و زبیریان در آستانه درگیری های سخت آتی قرار گرفتند؛ چراکه هر دو نسبت به هم خصمنانک و بی اعتماد شدند.

در تحلیل علت پیدایش دیوار بی اعتمادی و دشمنی روز افزون میان مختار و زبیریان می توان دو علت را مهم تر دانست: نخست تعقیب و سختگیری مختار بر قاتلان حسین (ع) که ما بقی شان به بصره نزد مصعب فرار کرده بودند و آنها زبیریان را به نابودی مختار تحریک می کردند.<sup>1</sup> دیگر اینکه اصولاً ابن زبیر درصدد بود کل عراق را به زیر سلطه و سیطره خود درآورد. آنگاه به سراغ امیران شام برود

1. برای مطالعه در این باره رجوع کنید به: لعل شاطری، 1394، «تحلیلی بر قیام مختار و اتهامات وارد شده بر آن».



و درحقیقت ظهور پدیده مختار، نفی ابن زبیر و یک نوع تجزیه طلبی در قلمرو زبیریان به حساب می‌آید. لذا به همین علت بود که ابن زبیر به فکر نابودی این حریف سرسخت عراقی افتاد و به قول ابن قتیبه به مصعب نوشت: «به سوی مختار برو و او را از بین ببر» (ابن قتیبه دینوری، 1410: 31/2). ابن زبیر با این جمله کوتاه نیت خود را نسبت به مختار آشکار کرد.

### جدال با مصعب بن زبیر

ابن زبیر در سال 67 هجری برادرش مصعب را به حکومت عراق (بصره) گماشت (طبری، 1388: 65/6) و این مقدمه درگیری‌ها بعدی بود. با حضور مصعب در بصره این شهر در حقیقت پایگاه فعالیت‌های سیاسی، اطلاعاتی و نظامی زبیریان علیه مختار شده بود؛ به طوری که اشراف فراری کوفه و همه مخالفان مختار، زیر چتر حمایت مصعب گردآمده بودند و خطر جدی در کمین مختار بود (افتخارزاده، 1375: 263). بنا به گفته ابوحنیفه دینوری، تعداد کوفیانی که علیه مختار نزد مصعب جمع شده بودند بالغ بر 10 هزار نفر برآورد شده که مصعب آنها را به گرمی پذیرفته بود (ابوحنیفه دینوری، 1368: 304). می‌توان گفت سواى قدرت طلبی ابن زبیر، سخت‌گیری شدید مختار بر عاملان فاجعه کربلا و فرار آنها به بصره، در تحریک مصعب علیه مختار نقش داشته است. چنانکه در این باره مسعودی گزارش داده است: خون امام حسین (ع) از جوشش نیفتاد تا اینکه مختار بن ابی عبیده ثقفی خروج کرد و بجهت خون امام حسین (70000) نفر را کشت» (مسعودی، 1360: 310؛ و نیز ر.ک: اربلی، 1382: 312/2)

مصعب که گویا می دانست به تنهایی حریف مختار نمی شود از «مهلب بن ابی صفره» که در سیستان سرگرم جنگ با خوارج بود، درخواست کمک نمود. لذا فوراً او را به بصره فراخواند تا برای جنگ بامختار آماده باشد. مختار نیز دست به تدارک سپاه برای مقابله با مصعب زد. به همین منظور نیرویی 60 هزارنفری به فرماندهی «احمر بن شمیط» به پیکار با مصعب فرستاد (همان). مختار قبل از گسیل سپاه به سوی زبیریان به سرکردگی مصعب، خطبه کوتاهی خواند که دقت در کلمات آن، عمق مناسبات مختار و زبیریان را نشان می دهد. طبری آورده است که مختار راجع به زبیریان به مردم کوفه گفت: «ای مردم کوفه فراریان شما که به شما ستم کرده اند پیش فاسقانِ همانند خویش رفته اند و آنها را برضد شما به گمراهی کشیده اند تا حق محو شود و باطل جان گیرد و دوستان خدا کشته شوند. به خدا سوگند اگر شما هلاک شوید پرستش خدای با دروغ به خدا و لعن خاندان پیغمبر درآمیزد؛ هم اینک با احمر بن شمیط حرکت کنید که اگر با آنها مقابله نمایید ان شاءالله همچون قوم عاد و ثمود نابودشان می کنید» (طبری، 1387: 95/6). مختار در این خطبه دشمنان زبیری خود را به قوم عاد و ثمود که مورد غضب پروردگار قرار گرفتند، تشبیه کرده و آنها را کسانی دانسته که به حضرت حق دروغ می بندند و خاندان رسول را لعن می کنند. این عبارات روشن می کند که تاچه اندازه سیاست مختار با زبیریان در تضاد بوده است.

پس از ایراد این خطبه، نیروهای مختار از کوفه خارج و در محلی به نام سیلحین (مزار) با نیروهای زبیری روبه رو شدند. در این مکان، اشباه نظامی ابن شمیط، باعث شکست افرادش شد؛ بدین معنی که ابن شمیط طبق نظر و پیشنهادِ نسنجیده «عبدالله

بن وهب جشمی» دستور داد ایرانیان حاضر در این جنگ بایستی از اسب پایین آمده و پیاده بجنگند. ابن شمیط با پذیرش این فکر اشتباه عملاً و به دست خویش افرادی را در باتلاق محاصره و در تیررس دشمن قرار داد. بدون اینکه مجال تحرک زیاد داشته باشند(همان). حق این بود که مختار در این برهه حساس و سرنوشت ساز، فرمانده لایق و کارآزموده ای چون ابراهیم بن مالک اشتر را امیر سپاه خود می کرد. چراکه اگر ابراهیم فرمانده بود به سادگی فریب خدعه های منافقین و دشمنان رانمی خورد (الهامی، 1369: 48).

در این مرحله از رؤیاریوی زبیریان با مختار، نیروهای مختار منهزم شدند و عده ای کشته و بقیه به بیابان های اطراف گریختند. مصعب یاران مختار را تعقیب کرد تا جایی که مختار مجبور شد خود به میدان بیاید. اما به رغم تلاش زیاد عقب نشینی کرد و نهایتاً کوفه و قصر مختار به محاصره مصعب درآمد. مصعب به افرادی دستور مقررات منع رفت و آمد زنان با همسرانشان در کاخ کوفه را داد و هیچ زنی حق نداشت با شوهر خود در قصر ملاقات کند و هرروز حلقه این محاصره تنگ تر می شد (طبری، 1387: 101/6). محاصره طولانی و فشار مصعب زیاد گردید. یاران مختار شروع به عجز و لابه کردند و بعضاً صحبت از تسلیم می کردند. مختار که اوضاع را چنین دید به آنها گوشزد کرد که: «به خدا سوگند من دست در دست زبیریان نمی نهم و به حکمشان تسلیم نمی شوم» (همان: 108). «شما نیز بدانید که اگر تسلیم آنها شوید مثل گوسفند شما را سر می برند» (بلاذری، 1417: 444/6) و این پیش بینی مختار محقق شد.

سرانجام مصعب پس از چهل روز محاصره شدید، مختار و عده اندکی از یارانش را مجبور به بیرون آمدن از قصر کرد. مختار به نبردی سخت با دشمن پرداخت اما نهایتاً زبیریان وی را کشته و سرش را نزد ابن زبیر فرستادند (دینوری، 1368: 308؛ مسعودی، 1409: 100/3). بدین ترتیب زبیریان که می توانستند به یاری مختار بشتابند و امویان را که دشمن مشترکشان بودند نابود کنند، شمشیرآخته خود را بر فرق مختار کوبیدند و این خود موجبات قدرت گیری مجدد امویان را فراهم آورد که با قیام مختار تاحدودی تضعیف شده بودند. چراکه مخاصمات مختار و ابن زبیر کاملاً به نفع بنی امیه بود که بتوانند اقتدار از دست رفته پس از مرگ یزید را مجدداً بازسازی کنند.

یاران مختار که در قصر کوفه محصور بودند عاقبت امان خواسته و تسلیم شدند. آنان که شمارشان را به اختلاف شش، هفت و هشت هزار نفر ذکر کرده اند (ابوحنیفه دینوری، 1368: 309؛ بلاذری، 1417: 444/6؛ یعقوبی، بی تا: 264/2؛ ابن قتیبه، 1388: 29/2). نقل شده که پس از پایان کار مختار، عبدالله بن عمر آل زبیر را به شدت مورد سرزنش قرار داد به طوری که به مصعب گفت: «تو بودی آنکه شش هزار نفر از اهل قبله را در یک روز گردن زدی؟! مصعب گفت: آنان ساحر و کذاب بودند. ابن عمر گفت: به خدا قسم که آنها اگر گوسفند هم بودند، آنچه پیش آمد بسیار ناگوار و عظیم بود» (بلاذری، 1417: 444/6).

در حال مصعب مأموریتی را که برادرش ابن زبیر در ناپودی مختار بدو سپرده بود، با قتل مختار و یارانش به پایان برد و این در حالی بود که به قول زبیر بن بکار، مصعب خود داماد حسین بن علی (ع) یعنی همسر سکیه بود (بکار، 1366: 576).

اگرچه با کشته شدن مختار، تسلط ابن زبیر برعراق هموار شد اما دست انتقام روزگار، عبدالملک بن مروان را علیه شان برانگیخت؛ به طوری که در سال 72 هجری مصعب را به قتل رساندند و در سال 73 هجری ابن زبیر را در مکه به دار آویختند (یعقوبی، بی تا: 266/2) و بدین سان حیات سیاسی زبیریان نیز با قتل این دو برادر به پایان رسید و بساط حکومتشان برچیده شد.

### نتیجه گیری

سیاست سرکوب همه جانبه‌ی امویان، بویژه نحوه‌ی برخوردشان با امام حسین (ع)، پایه های حکومت آنان را سست کرد و از وجهه و اعتبارشان کاست؛ این شرایط بستری برای قیام شیعیان سیاسی جویای خلافت و دشمنان دیگر امویان فراهم کرد. در این میان قیام عبدالله بن زبیر و قیام مختار ثقفی قابل توجه و بررسی است. احساسات و تمایلات علوی مختار بویژه پس از آشکار شدن قیامش برضد تمامی دست اندرکاران حادثه قتل عام کربلا از جهات گوناگونی واکنش های شدیدی علیه وی برانگیخت. صرف نظراز اشراف کوفه و امویان شام که هدف اصلی مختار نابودی آن ها به خون خواهی حسین بن علی (ع) بود، در حجاز نیز عبدالله بن زبیر که به دنبال مرگ یزید فرصت را غنیمت شمرده، علم مخالفت با امویان بلند کرده بود و این می توانست به مختار کمک کند که با سرعت بیشتری به اهدافش دست یابد. اما گشایش روابط دوستانه با ابن زبیر چندان دوامی نیافت و دیری نگذشت که مناسبات زبیریان با مختار به تیرگی روی نهاد، تا جایی که موجبات سقوط و نابودی دولت نوپای مختار را فراهم نمود. از نتایج نوشتار حاضر چنین بر می آید که روابط مختار ثقفی و عبدالله بن زبیر بنا به اقتضای زمانه روندی از

پیوستن و گسستن، توافق و تقابل را پشت سر گذاشت و عاقبت، روابط آنها به تیرگی و تخصص و جنگ تمام عیار انجامید. نهایتاً نیز مختار قبل از آنکه به اهدافش که نابودی کامل قاسطین شام و پاکسازی عراق از قاتلین حسین (ع) بود، برسد، زبیریان به دستور ابن زبیر و به دست مصعب، مختار را از اریکه قدرت به زیرکشیدند و به قتل رسانده و یک بار دیگر علویان، قتل عام یاوران و شیعیان را به چشم خود دیدند.



## منابع و مأخذ

1. ابن اثير، عزالدين على، (1385) الكامل فى التاريخ، دارصادر: بيروت.
2. ابن اعثم، ابومحمد احمد كوفى، (1412) الفتوح، دارالفكر: بيروت.
3. ابن بكار، ابو عبدالله زبير، (1386) اخبار الموفقيات، ترجمه و تحقيق اصغر قايدان، سازمان تبليغات اسلامى، شركت چاپ و نشر اسلامى: تهران.
4. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على، (1415) الاصابه فى تميز الصحابه، تحقيق عادل احمد عبدالموجود و على محمد معوض، دارالكتب العلميه: بيروت.
5. ابن حزم اندلسى، (1418)، جمهره انساب العرب، دارالكتب العلميه: بيروت.
6. ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد، (1408) العبر فى ديوان المبتدا و الخبر، تحقيق خليل شحاده، دارالفكر: بيروت.
7. \_\_\_\_\_، (1375) مقدمه، ترجمه محمد پروين گنابادى، انتشارات علمى و فرهنگى: تهران.
8. ابن سعد، محمد، (1410) الطبقات الكبرى، تحقيق محمد عبدالقادر عطا، دارالكتب العلميه: بيروت.
9. ابن طاووس، على، (1390) لهوف على قتلى الطفوف، ترجمه محمد اسكندرى، آرام دل: تهران.

10. ابن الطقطقی، محمد بن علی بن طباطبا، (1418) الفخری فی الآداب السلطانیة و دول الاسلامیه، تحقیق عبدالقادر محمد مایو، دارالقلم العربی: بیروت.
11. ابن عبد البر قرطبی، یوسف، (1328) الاستیعاب فی المعرفة الاصحاب، دارالاحیاء التراث العربی: بیروت.
12. ابن قتیبہ دینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم، (1410)، الامامة و السیاسة، تحقیق علی شیری، دارالاضواء: بیروت.
13. \_\_\_\_\_، (1388) الامامة و السیاسة، منشورات الشریف الرضی: قم.
14. ابن نماحلی، نجم الدین جعفر بن محمد بن جعفر بن هبة الله، (1406) میثرا الحزان، تحقیق نشر مدرسه الامام المهدي: قم.
15. ابومخنف کوفی، لوط بن یحیی، (1380) نخستین گزارش مستند از قیام عاشورا (ترجمه وقعه الطف)، مترجم جواد سلیمانی، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
16. اربلی، علی بن عیسی، (1382) کشف الغمه، ترجمه علی بن حسین زواره ای، تهران: اسلامیه.
17. افتخارزاده، محمودرضا، (1375) نهضت مختار ثقفی، دفتر نشر معارف اسلامی: قم.
18. الهامی، داود، (1369) «سیر تشیع در ایران»، درس هایی از مکتب اسلام، سال 30، شماره 11، 47-55.



19. بلاذري، احمد بن يحيى، (1417) انساب الاشراف، تحقيق سهيل زكار زركلى، دارالفكر: بيروت.
20. بلعمى، ابوالفضل، (1373) تاريخنامه طبرى، تحقيق محمد روشن، ج 3 و 4 و 5، البرز: تهران.
21. بيضون، ابراهيم، (1989) ملامح التيارات فى القرن الاول الهجرى، دارالنهضة العربية: بيروت.
22. ثقفى، ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال (1374)، الغارات، ترجمه عبدالمحمد آيتى، تهران: وزارت ارشاد.
23. خليفه بن خياط، ابوعمرو بن ابى هبيرة، (1967) تاريخ خليفه بن خياط، تحقيق اكرم ضياء العمري، نجف.
24. خويى، (1413)، معجم رجال الحديث، ج 19، بي نا: بي جا.
25. دينورى، احمد بن داود، (1368) الاخبار الطوال، تحقيق عبدالمنعم عامر و جمال الدين شيال، منشورات الرضى: قم.
26. ذهبى، شمس الدين، (1413) تاريخ اسلام، تحقيق عبد السلام تدمرى، دار الكتب العربى: بيروت.
27. رضوى اردكانى، ابوالفضل، (1390)، قيام مختار، سازمان تبليغات اسلامى، چاپ ونشر بين الملل: تهران.
28. رياض، عيسى، (1992) الخريه السياسيه منذ قيام الاسلام حتى سقوط الدوله الامويه، بي نا: دمشق.

29. زبیری، مصعب بن عبدالله، (بی تا) نسب قریش، تصحیح لیفی بروفنسال، دارالمعارف للطباعة و النشر: قاهره.
30. زرین کوب، عبدالحسین، (1363) تاریخ ایران بعد از اسلام، امیرکبیر: تهران.
31. سالم، سیدعبدالعزیز، (بی تا) تاریخ الدوله العربیه، دارالنهضت العربیه: بیروت.
32. سمعانی، ابوسعید عبدالکلام بن محمد بن منصور التمیمی، (1382) الانساب، تحقیق عبدالرحمان بن یحیی المعلمی الیمانی، حیدرآباد مجلس دایره المعارف، چاپ اول.
33. شهیدی، سیدجعفر، (1365) قیام حسین (ع)، دفتر نشر فرهنگ اسلامی: تهران.
34. صاحبی، محمدجواد، (1372) مقتل الشمس، هجرت: قم.
35. طبرسی، فضل بن حسن، (1390)، زندگانی چهارده معصوم (ترجمه اعلام الوری)، ترجمه عزیزالله عطاردی قوچانی، تهران: اسلامیه.
36. طبری، محمدبن جریر، (1368) تاریخ الرسل والملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، اساطیر: تهران.
37. \_\_\_\_\_، (1387) تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالتراث: بیروت.
38. طوسی، ابوجعفر محمدبن حسن، (1348) اختیار معرفه الرجال (رجال الکشی)، تصحیح حسن مصطفوی، دانشگاه مشهد.

39. عسکری، مرتضی، (1368) نقش عایشه در اسلام، ترجمه: عطا محمد سردارنیا، صادق نجمی، هاشم هریسی، محمد جاودان، مجمع علمی اسلامی: بی جا.
40. لعل شاطری، مصطفی، (1394)، «تحلیلی بر قیام مختار و اتهامات وارد شده بر آن»، همایش سراسری علمی پژوهشی شناخت اخلاق و آداب حسینی، اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی: تایباد.
41. -مزام، نصر بن، (1404) وقعه الصفین، محقق محمد عبدالسلام هارون، قم: مکتبه آیه الله مرعشی نجفی.
42. مجلسی، محمد باقر، (1364) زندگانی حضرت امام حسین (ع) (ترجمه جلد 45 بحار الأنوار)، ترجمه محمد جواد نجفی، تهران: اسلامیه.
43. \_\_\_\_\_، (بی تا)، بحار الانوار، ج 45، اسلامیه: تهران.
44. مسعودی، علی بن حسین، (1374) مروج الذهب و معادن جوهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، علمی و فرهنگی: تهران.
45. \_\_\_\_\_، (1409) المروج الذهب و المعادن الجوهرة، تحقیق اسعد داغر: قم.
46. \_\_\_\_\_، (1365) مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، علمی فرهنگی: تهران.
47. \_\_\_\_\_، (1360) اثبات الوصیله، ترجمه محمد جواد نجفی، اسلامیه: تهران.

48. مسکویه رازی، احمد بن علی، (1366) تجارب الامم، حقه و قدم له  
الدكتور ابوالقاسم امامی، دارالسروش: تهران.
49. نویری، شهاب الدین، (1364) نهاية الأرب فی فنون الادب، ترجمه محمود  
مهدوی دامغانی، امیرکبیر: تهران.
50. هلالی، سلیم بن قیس، (1377) تاریخ سیاسی صدر اسلام، ترجمه  
محمودرضا افتخارزاده، تهران: رسالت قلم.
51. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، (بی تا) التاریخ الیعقوبی، دارصادر: بیروت.
52. \_\_\_\_\_، (1379) تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی،  
علمی فرهنگی: تهران.

- Hawting. G. R, (1896), *The First Dynasty of Islam, the Umayyad Caliphate AD 661-750*, Second edition, London.

- Jafari, S.H.M, (1976), *The Origins and Early Development of Shi'a Islam*, American University of Beirut.